

یادداشت

پیام سفر پوتین به دهلی نو



محمد مهدی خزاعی

کارشناس مسائل بین‌الملل

رئیس‌جمهور فدراسیون روسیه، ولادیمیر پوتین، در روزهای ۴ و ۵ ماه یابانی سال میلادی ۲۰۲۵ سفری دو روزه به دهلی‌نو انجام داده است. در نگاه نخست، این سفر شبیه سفرهای معمول رؤسای دولت‌ها به نظر می‌رسد، اما باید توجه داشت که در چهار سال گذشته، این نخستین سفر رسمی پوتین به دهلی‌نو در فضای بین‌المللی پس از آغاز جنگ اوکراین بوده است. بنابراین پرسش اصلی این است که اهمیت این سفر را چگونه می‌توان درک کرد؟ در پاسخ، می‌توان سه‌گزاره را مطرح و بررسی کرد. نخست اینکه، روسیه آشکارا تلاش دارد فضای سنگین بین‌المللی ناشی از فشارهای جنگ اوکراین را بشکند. یکی از اهداف سفر پوتین به هند، کشوری که یک سوم واردات نفت خام آن از روسیه صورت می‌گیرد و حدود شصت درصد زرادخانه نظامی‌اش منشأ روسی دارد، نمایش این واقعیت به سطح بین‌المللی است که مسکو در انزوا قرار ندارد. این سفر، تلاشی برای مقابله با برداشت رایج در غرب مبنی بر انزوای روسیه است. دوم، سفر پوتین را می‌توان در چارچوب پیامدهای سیاست خارجی دوره دوم ریاست جمهوری دونالد ترامپ در قبال هند فهم کرد. اختلافات تجاری هند و ایالات متحده ناشی از زری کار آمدن ترامپ در سال گذشته و وضع تعرفه‌های ۲۵ تا ۵۰ درصدی آمریکا بر کالاهای هندی، شده و واشنگتن از سوی هند در جنگ چهارروزه هند و پاکستان در مه ۲۰۲۵، که از ملاحضات منطقه‌ای دهلی‌نو ناشی می‌شود، زیرا هند هیچ‌گونه میانجی‌گری طرف ثالث را در اختلافات خود با پاکستان همسو با منافع ملی‌اش نمی‌داند؛ همگی زمینه‌ای برای نزدیکی بیشتر دهلی‌نو و مسکو فراهم کرده‌اند. شایان ذکر است که هند و ایالات متحده پس از پایان نظام دو قطبی و هم‌زمان با برآمدن اقتصادی و سیاسی چین، همواره روابط سطح بالا را به عنوان ابزاری برای موازنه‌سازی در برابر چین در دو سطح منطقه‌ای جنوب آسیا و عرصه بین‌المللی دنبال کرده‌اند. اما در دوره دوم ترامپ، سیاست خارجی ایالات متحده در قبال هند شدیداً به ملاحظات اقتصادی گره خورد؛ پدیده‌ای که نشان‌دهنده تأثیر مستقیم و قابل ملاحظه شخصیت رئیس‌جمهور بر سیاست خارجی آمریکاست. سوم؛ هم‌زمان با این سفر، بازگشت پررنگ سیاست «استقلال استراتژیک» هند در عرصه بین‌المللی قابل مشاهده است. این سیاست سال‌هاست در میان اندیشکده‌ها و نخبگان سیاست خارجی هند مطرح است. حتی در بحبوحه جنگ اوکراین، هند موضع بی‌طرفانه اتخاذ کرد. البته در عمل، هند مخالف تداوم این جنگ است، زیرا در فضای پس از آغاز جنگ، روسیه برای مدیریت فشارهای غرب به چین نزدیک‌تر شده؛ امری که به دلیل رقابت‌های منطقه‌ای و جهانی هند با چین به نفع دهلی‌نو نیست. با وجود این، تجارت هند با روسیه از ۱۰ میلیارد دلار پیش از همه‌گیری کووید-۱۹، به ۶۸ میلیارد دلار در سال مالی گذشته رسیده و در سه سال اخیر، یک سوم نفت خام مصرفی هند از روسیه تأمین شده است. همین سیاست استقلال استراتژیک بود که به اعمال تعرفه‌های سنگین و بی‌سابقه از سوی ترامپ بر واردات کالاهای هندی انجامید. همچنین براساس گزارش‌ها، هند در دستورکار سفر پوتین به دنبال خرید هواپیماهای سوخو ۵۷ که از سوی روسیه یک جنگنده نسل پنجم معرفی شده و سامانه دفاع موشکی آن ۴۰۰۰ است؛ سامانه‌ای که در نبرد چهارروزه مه ۲۰۲۵ میان هند و پاکستان نقشی مهم ایفا کرده بود. افزون بر این، به نظر می‌رسد هند در پی یافتن بازارهای صادراتی تازه برای کالاهای خود در واکنش به تعرفه‌های تجاری ترامپ است. در مجموع، این تحولات از منظر نگاه به سه کشور هند، روسیه و ایالات متحده پیام‌هایی در بردارد. سفر پوتین به هند در کنار محورهای مذاکراتی و پیام‌های ضمنی آن، نشان‌دهنده جسارت بیش از پیش دهلی‌نو برای کنشگری به عنوان یک قدرت نوظهور است که می‌تواند به صورت مستقل سطح روابط خود را با قدرت‌های بزرگ تنظیم کند. روسیه در پی ترمیم تصویر بین‌المللی آسیب دیده خود پس از جنگ اوکراین است و ایالات متحده نیز اکنون پیامدهای اقدامات خود در عرصه سیاست خارجی را مشاهده می‌کند. با این حال، به نظر می‌رسد این سفر رانابید صرفاً یک موازنه موقت در برابر ایالات متحده دانست؛ بلکه در چارچوب سیاست «استقلال استراتژیک» هند بهتر قابل فهم است.



دکتر حیدر مستخدمین حسینی در گفت‌وگو با «آرمان ملی»:

مدل‌های توسعه اقتصادی

شعاری است



تنها هنر مدیران اقتصادی شوک درمانی بوده است

مدل‌های توسعه در ایران تقلیدی بوده است

تغییر قیمت بنزین با منت‌گذاری بر سر مردم همراه بود

آرمان ملی- احسان انصاری: اقتصاد ایران در چهار دهه گذشته مبتنی بر چه مدل توسعه حرکت کرده و چرا این اقتصاد که براساس سند چشم‌انداز قرار بوده تا سال ۱۴۰۴ به عنوان اقتصاد اول منطقه شناخته شود امروز نه تنها در این جایگاه قرار ندارد و بلکه توسعه اقتصادی بسپاری از کشورهای منطقه بیشتر از ایران بوده است. آیا نوع

سیاست‌گذاری اقتصادی در ایران چه تفاوت‌هایی با سیاست‌گذاری در کشورهای توسعه یافته دارد و چرا سیاست‌های اقتصادی ایران در دهه‌های اخیر به نتیجه نرسیده است؟

در ابتدا ما باید سه موج سیاست‌های اقتصادی در جهان را مورد بررسی قرار بدهمیم تا متوجه شویم چرا در ایران سیاست‌ها و اصلاحات اقتصادی نتیجه بخش نبوده است. هر چند دلایل کلی برای این اتفاق وجود دارد که شامل چرخه‌های کوتاه‌مدت سیاسی، فقدان نهاد‌های پشتیبان، نبود ثبات نهادی، و وجود نهاد‌های موازی قدرت و غفلت از ظرفیت‌های بومی می‌شود که اجازه داده اصلاحات اقتصادی پایدار در ایران شکل بگیرد. به صورت کلی سه موج سیاست‌های اقتصادی در جهان شکل گرفته که موج واشنگتن، موج یکن و موج لندن است. موج واشنگتن بسته‌ای از سیاست‌های اقتصادی است که از اوایل دهه ۱۹۹۰ برای کشورهای در حال توسعه پیش نهاد شده بود. موج یکن به نوعی واکنش و جایگزینی برای مدل غربی تلقی شده و بر رشد هدایت شده به وسیلهٔ دولت، اصلاح تدریجی، و اولویت دادن به ثبات و زیرساخت‌ها تأکید دارد. موج لندن اما رویکردی جدید که در سال‌های اخیر مطرح شده است و مبتنی بر عدالت اجتماعی، کاهش نابرابری، پایداری و سیاست‌های مسئولانه‌تر است.

مدل چین نشان داد که رشد سریع با هدایت دولت ممکن است، اما ضعف‌هایی مانند محدودیت‌های دموکراتیک، شفافیت کمتر، مشکلات زیست محیطی را به همراه داشته و اینکه مشخص نیست آیا این مدل قابل تسری به کشورهای دیگر هم هست یا نه

این موج‌های اقتصادی در عمل به چه نتایجی رسید؟ در دهه ۱۹۸۰ کشورهای آمریکای لاتین با بحران بدهی، تورم بالا و رکود مواجه شدند. مدل‌های جایگزین مانند جایگزینی واردات با مشکل روبه‌رو شده بودند. در این شرایط برخی نهاد‌های مالی بین‌المللی بسته‌ی سیاستی موج واشنگتن را تشویق کردند تا ثبات کسب شود و رشد آزادانه‌تر بازگردد. بسیاری از کشورهای این سیاست‌ها را اجرا کردند اما نتایج متفاوت بود. برخی موفق شدند تورم را کاهش دهند و رشد را افزایش دهند، اما در بسیاری موارد نابرابری، بیکاری و آسیب‌های اجتماعی تشدید شدند. همچنین این بسته یک نسخه یکسان برای همه کشورها بود و توجه کافی به شرایط بومی، نهادها و عدالت اجتماعی نداشت. موج یکن به عنوان مدل توسعه‌ای چین و به عنوان جایگزینی برای مدل غربی توسط جوشوا کوپر رمو در سال ۲۰۰۴ میلادی مطرح شده است. اگرچه ریشه‌های عملی آن از اصلاحات اقتصادی چین در سال ۱۹۷۸ شروع می‌شود. ویژگی‌های کلیدی آن عبارت‌اند از: اصلاحات تدریجی در مقابل تغییر سریع و شوک درمانی، تأکید بر نوآوری، صادرات، رشد هدایت شده توسط دولت، نقش قدرتمند دولت در هدایت اقتصاد، حفظ حاکمیت ملی و عدم اعمال مداخلات خارجی شروط دار. واقعیت این است که چین پس از اصلاحات اقتصادی در سال ۱۹۷۸ مسیر رشد سریع در پیش گرفت و توانست صدها میلیون نفر را از فقر بیرون بیاورد. در نتیجه تجربه موفق آن باعث شد که مدل آن برای کشورهای در حال توسعه الهام بخش شود. مدل چین نشان داد که رشد سریع با هدایت دولت ممکن است، با این وجود ضعف‌های جدی مانند محدودیت‌های دموکراتیک، شفافیت کمتر، مشکلات زیست محیطی را به همراه داشته و اینکه مشخص نیست آیا این مدل قابل تسری به کشورهای دیگر هم هست یا نه. موج لندن جدیدتر بود و به دلیل بحران‌های مالی جهانی در سال ۲۰۰۸ شکل گرفت.

موج لندن بیشتر به دلیل ضعف‌های موج واشنگتن و یکن شکل گرفت با بحران‌های مالی جهانی سال ۲۰۰۸؟ همه این عوامل در شکل‌گیری موج لندن تأثیرگذار نبود. واقعیت این است که مدل‌های گذشته نتوانستند به تمام چالش‌های امروز مانند تغییرات اقلیمی، نابرابری، فناوری و آینده کار و سلامت اجتماعی پاسخ بدهند و به همین دلیل زمینه‌های شکل‌گیری موج لندن به وجود آمد. در موج لندن رشد اقتصادی همراه با عدالت اجتماعی، پایداری محیط

زیستی و اقتصادی، کاهش نابرابری و توجه به رفاه عمومی، تقویت نهاد‌ها، ظرفیت دولت و سیاست‌های هوشمند تغییر شده مورد توجه قرار گرفت که بیشتر با نیازهای امروز همخوانی داشت. پس از بحران مالی جهانی ۲۰۰۸ اعتبار مدل نئولیبرالی مورد تردید قرار گرفت. همچنین ظهور موضوعاتی مانند تغییر اقلیم، فناوری‌های جدید و فشارهای اجتماعی باعث شد که اقتصاددانان به دنبال چارچوبی تازه باشند. از مرزای موج لندن می‌توان به تأکید بر عدالت، انعطاف‌پذیری سیاست‌ها، توجه به شرایط بومی، پایداری محیط زیست، ترکیب رشد اقتصادی با عدالت اجتماعی، دولت هوشمند و پاسخگو اشاره کرد. با این وجود در این موج نیز چالش‌ها و ضعف‌هایی وجود داشت. نخست اینکه هنوز چارچوب کاملی نیست و تفاوت زیادی بین کشورهای توسعه یافته در حال توسعه وجود دارد. همچنین عملیاتی کردن شاخص‌هایی مانند رفاه یا عدالت آسان نیست. در حقیقت سه موج اقتصادی واشنگتن، لندن و یکن هرکدام بازنایب دهنده دوره تاریخی و چالش‌های خاص خود هستند و این نکته حائز اهمیت است که هیچ کدام از این مدل‌ها نسخه کامل و بدون نقص نیستند. به همین دلیل سیاست‌گذاران کشورها باید بر اساس شرایط خاص و منحصراً به خود، ترکیب از این اصول را با تکیه بر نهاد‌ها، عدالت اجتماعی، توسعه پایدار و انعطاف‌پذیری انتخاب کنند.

در ایران کدام مدل مورد توجه قرار گرفت و چه نتایجی به همراه داشت؟

سیاست‌های دهه ۷۰ در ایران تنها شبه واشنگتنی بودند و به دلیل فقدان نهاد‌های پشتیبان، شفافیت و عدم ثبات نهادی نتوانستند به نتیجه مطلوب برسند. درباره موج یکن نیز باید عنوان کنم چین اصلاحات را بر پایه شناخت دقیق از ظرفیت‌های سرزمینی، نهاد‌های اجرایی قدرتمند و آزمایش‌های تدریجی پیش برد. این در حالی است که در ایران آنچه رخ داد تقلید بدون شناخت بود و پروژه‌های بزرگ صنعتی بدون ارزیابی مزیت‌های منطقه‌ای اجرا شدند. موج لندن مبتنی بر عدالت، پایداری زیست محیطی و دولت پاسخگو نیز در ایران عمدتاً به شعار تبدیل و فاصله میان حرف و عمل باعث شده چالش‌هایی نظیر بحران آب، آلودگی هوا، نابرابری و مهاجرت نخبگان تشدید شود. من معتقدم بدون تعیین تکلیف نظام اقتصادی، تقویت نهاد‌ها، شفافیت، ثبات قواعد، حمایت از مالکیت و دور شدن از شوک درمانی، هیچ یک از الگوهای توسعه جهانی نمی‌تواند نسخه‌ای کامل برای ایران باشد. در شرایط کنونی نیز اجرای هم‌زمان و سریع مجموعه مولفه‌هایی که در قالب رویکرد واشنگتن مطرح شده‌اند از جمله بودجه‌های متعادل، آزادسازی تجارت و سرمایه و خصوصی‌سازی حوزه‌هایی که دولت بر آنها سیطره دارد نمی‌تواند پاسخی جامع ارائه دهد و در عمل به ندرت امکان اجرای کامل پیدا می‌کند. مشکل نیز معمولاً نه در تفکر و ایده سیاست‌گذار است بلکه در فقدان پیش شرط‌های نهادی و زیرساختی است. پیش شرط‌هایی مانند وجود نهاد‌های مردمی و جامعه مدنی، استقرار حاکمیت قانون، گستردگی شبکه‌های تأمین اجتماعی و اتکاپذیری بازارهای مالی و پولی که باید اعتماد عمومی به آنها برقرار باشد. شیوه اجرایی این عناصر نیز تعیین‌کننده نتایج است زیرا در بسیاری از کشورها اجرای نابسامان این سیاست‌ها به نتایج نامطلوب یا توزیع ناعادلانه منجر شده است.

بجز مدل واشنگتن که در ایران با چالش مواجه بود مدل‌های یکن و لندن در ایران چه سرنوشتی پیدا کردند؟ موج یکن بر تمرکز قدرت همراه با آزمایش‌های منطقه‌ای، تدریجی بودن اصلاحات، اولویت توسعه صنعتی و صادراتی و نهادسازی پایدار تکیه داشت. ایران نه تنها موفق به مشابه‌سازی با این رویکرد نشده بلکه نتوانست عناصر اصلی آن را به طور ساختاری اجرا کند. با این حال برخی

چین اصلاحات را بر پایه شناخت دقیق از ظرفیت‌های سرزمینی، نهاد‌های اجرایی قدرتمند و آزمایش‌های تدریجی پیش برد. آنچه در ایران رخ داد تقلید بدون شناخت بود و پروژه‌های بزرگ صنعتی بدون ارزیابی مزیت‌های منطقه‌ای اجرا شد

سیاست‌های اصلاحی برای ایران نیازمند سیاست‌های انتخابی است نه پذیرش بی‌قید و شرط یک الگوی واحد. نکته مهم اینکه سیاست‌های انتخابی نیز نیازمند پایه اصلی هستند و آن تعیین و اعلام صریح نظام اقتصادی کشور است. هنوز مشخص نیست که اقتصاد ایران بر چه مبنایی اداره می‌شود؟ آیا اقتصاد بازارمحور است؟ آیا مبتنی بر رقابت است؟ یا دولت محور است؟ در واقع وضعیت موجود نوعی ترکیب درهم ریخته از سیاست‌ها و اهداف مختلف است و حتی هنگام پاسخگویی به پرسش‌های کارشناسان و افکار عمومی نیز نمی‌توان با قاطعیت توضیح داد که نظام اقتصادی ایران دقیقاً چه مختصاتی دارد. به همین دلیل تا زمانی که چارچوب نظام اقتصادی روشن نشود برنامه‌ریزی برای اصلاحات جدی امکان پذیر نیست. واقعیت این است که هنر مسئولان در دوره‌های مختلف این بوده که به جای برنامه‌ریزی تدریجی به طور مکرر از شوک درمانی استفاده کرده‌اند. این اتفاق در یک سال اخیر درباره قیمت بنزین رخ داده است. رئیس‌جمهور در دوره انتخابات وعده عدم افزایش قیمت داده بود درحالی که بسیاری از اقتصاددانان بر ضرورت اصلاح قیمت‌ها تأکید داشتند. با گذشت زمان اما دولت از آن موضع اولیه بازگشت و افزایش قیمت را به گونه‌ای مطرح کرد که نوعی منت‌گذاری بر مردم و نیز در ادبیات رسمی مشاهده شد. این شیوه برخورد موجب می‌شود هرگونه اصلاح با شوک به جامعه همراه شود. در نتیجه نه تنها اعتماد عمومی تضعیف می‌شود بلکه آثار اقتصادی آن نیز نامطلوب خواهد بود. بهبود فضای کسب و کار نیز یکی از ضرورت‌های اصلاحی است زیرا نظام اداری با بوروکراسی گسترده مانع جدی فعالیت اقتصادی شده است. امروزه بخشی زیادی از مردم از عملکرد نظام اداری رضایت ندارند و حذف موانع غیرضروری حیاتی است. همچنین حفاظت جدی و ساختاری از مالکیت خصوصی و التزام به قراردادهای قانونی از ارکان تقویت اعتماد فعالان اقتصادی است.

در چنین شرایطی اقتصاد ایران چگونه می‌تواند به سمت اصلاحات و توسعه حرکت کند؟

سیاست‌های اصلاحی برای ایران نیازمند سیاست‌های انتخابی است نه پذیرش بی‌قید و شرط یک الگوی واحد. نکته مهم اینکه سیاست‌های انتخابی نیز نیازمند یک پایه اصلی هستند و آن تعیین و اعلام صریح نظام اقتصادی کشور است. هنوز مشخص نیست که اقتصاد ایران بر چه مبنایی اداره می‌شود؟ آیا اقتصاد بازارمحور است؟ آیا مبتنی بر رقابت است؟ یا دولت محور است؟ در واقع وضعیت موجود نوعی ترکیب درهم ریخته از سیاست‌ها و اهداف مختلف است و حتی هنگام پاسخگویی به پرسش‌های کارشناسان و افکار عمومی نیز نمی‌توان با قاطعیت توضیح داد که نظام اقتصادی ایران دقیقاً چه مختصاتی دارد. به همین دلیل تا زمانی که چارچوب نظام اقتصادی روشن نشود برنامه‌ریزی برای اصلاحات جدی امکان پذیر نیست. واقعیت این است که هنر مسئولان در دوره‌های مختلف این بوده که به جای برنامه‌ریزی تدریجی به طور مکرر از شوک درمانی استفاده کرده‌اند. این اتفاق در یک سال اخیر درباره قیمت بنزین رخ داده است. رئیس‌جمهور در دوره انتخابات وعده عدم افزایش قیمت داده بود درحالی که بسیاری از اقتصاددانان بر ضرورت اصلاح قیمت‌ها تأکید داشتند. با گذشت زمان اما دولت از آن موضع اولیه بازگشت و افزایش قیمت را به گونه‌ای مطرح کرد که نوعی منت‌گذاری بر مردم و نیز در ادبیات رسمی مشاهده شد. این شیوه برخورد موجب می‌شود هرگونه اصلاح با شوک به جامعه همراه شود. در نتیجه نه تنها اعتماد عمومی تضعیف می‌شود بلکه آثار اقتصادی آن نیز نامطلوب خواهد بود. بهبود فضای کسب و کار نیز یکی از ضرورت‌های اصلاحی است زیرا نظام اداری با بوروکراسی گسترده مانع جدی فعالیت اقتصادی شده است. امروزه بخشی زیادی از مردم از عملکرد نظام اداری رضایت ندارند و حذف موانع غیرضروری حیاتی است. همچنین حفاظت جدی و ساختاری از مالکیت خصوصی و التزام به قراردادهای قانونی از ارکان تقویت اعتماد فعالان اقتصادی است.

سند استراتژیک دولت ترامپ درباره ایران و خاورمیانه چرخش بزرگ؟

دولت دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور ایالات متحده، در سند جدید استراتژی امنیت ملی خود، تصویری تازه از جهت‌گیری جهانی آمریکا ترسیم کرده است؛ سندی که تمرکز را از خاورمیانه و آفریقا برمی‌دارد. متحدان اروپایی را ضعیف نشان می‌دهد و می‌کوشد سلطه آمریکا را در نیم‌کره غربی دوباره برقرار کند. خیلی دور، خیلی نزدیک

العربی جدید مدعی شد؛ بخش مربوط به خاورمیانه با عنوان «انتقال بارها، ساختن صلح» و بخش آفریقا نشان می‌دهد که آمریکا نگاه خود را به این دو منطقه دگرگون کرده و دیگر نمی‌خواهد خاورمیانه و آفریقا محور سیاست خارجی این کشور باشند. در عوض، این سند از تعهدات محدود، تقسیم بارهای امنیتی و گسترش همکاری‌های اقتصادی سخن می‌گوید. این سند استدلال می‌کند که خاورمیانه، که دهه‌ها به عنوان مرکز تعاملات جهانی آمریکا شناخته می‌شد، دیگر اولویت سابق را ندارد. تنوع بخشی انرژی، باگزشت آمریکا به جایگاه صادرکننده خالص انرژی، و نیز تقویت روابط با کشورهای خلیج فارس و اسرائیل به ادعای دولت ترامپ موجب تغییر این معادله شده است.

کاهش تهدیدها

با وجود تداوم درگیری‌ها، سند امنیتی آمریکا می‌گوید تهدیدهای منطقه‌ای کاهش یافته‌اند؛ ایران بنا بر ادعای سند تضعیف شده؛ هم به واسطه عملیات‌های اسرائیل پس از ۱۷ اکتبر ۲۰۲۳ و هم به دلیل عملیات «چکش نیمه‌شب» ترامپ علیه برنامه هسته‌ای ایران. بدین ترتیب، از نگاه تحلیل‌گر شورای اتلانتیک، دولت ترامپ به تهران هم چون مسئله‌ای سبزی شده نگاه کرده و آن را کنار می‌گذارد. دولت ترامپ خود را همچنین در موضوع اسرائیل و فلسطین پیشرو می‌داند و آتش بس و توافق آزادی گروگان‌ها را نمونه‌ای از «پیشرفت» معرفی می‌کند. سوریه نیز، که زمانی کانون آشوب بود، در سند کشوری معرفی شده که با همکاری آمریکا، دولت‌های عرب، اسرائیل و ترکیه «می‌تواند به ثبات برسد». درحالی‌که واشنگتن سیاست‌های محدودکننده انرژی را کنار گذاشته و تولید داخلی را افزایش می‌دهد، این سند می‌گوید که توجه تاریخی د خالت گسترده آمریکا در خاورمیانه تضعیف شده و این منطقه می‌تواند به مقصدی برای سرمایه‌گذاری در انرژی هسته‌ای، هوش مصنوعی و فناوری‌های دفاعی تبدیل شود. هم‌زمان این سند خواستار پایان دادن آمریکا به «سرزنش» حکومت‌های خلیج فارس درباره مسائل حکمرانی است و تأکید می‌کند که آمریکا باید «حکومت‌های منطقه را همان‌گونه که هستند بپذیرد». همچنین از «تعهد رو به رشد» این کشورها در مقابله با فراطرازی‌های تجدید می‌کند. با این حال، چند اولویت سنتی آمریکا تأیید می‌شود: جلوگیری از کنترل خصمانه بر منابع انرژی خلیج فارس، بازنگه داشتن تنگه هرمز و دریای سرخ، جلوگیری از شکل‌گیری پناهگاه‌های تروریستی و تضمین امنیت اسرائیل. گسترش توافق‌های ابراهیم نیز به عنوان یک هدف کلیدی باقی مانده است. سند ادعا می‌کند توانایی ترامپ برای «تحد کردن جهان عرب» در شرم‌الشیخ، به آمریکا این امکان را می‌دهد که سیاست خارجی خود را با تنظیم کند.

غروب تمدن غربی

سندی که کاخ سفید منتشر کرده، مطمئناً باعث نارضایتی متحدان قدیمی اروپا خواهد شد؛ زیرا سیاست‌های مهاجرتی و محدودیت‌های مرتبط با آزادی بیان آنها را به شدت مورد انتقاد قرار می‌دهد و حتی از «احتمال محو تمدنی» اروپا سخن می‌گوید. سند آشکارا بازنویسی از فلسفه «اول آمریکا»ی ترامپ است؛ عدم مداخله، تردید در اتحاد‌های سنتی و اولویت مطلق منافع داخلی آمریکا. در سند آمده است: این استراتژی پیش از هر چیز، بر مبنای آن چیزی است که برای آمریکا کارآمد است یا به زیان ساده، اول آمریکا این نخستین سند امنیت ملی از زمان بازگشت ترامپ به قدرت است. سند از رویکرد دولت بایدن که تلاش داشت اتحادها را احیا کند، فاصله‌ای جدی می‌گیرد. درحالی‌که آمریکا تلاش می‌کند جنگ نزدیک به چهار ساله روسیه در اوکراین را پایان دهد، سند تأکید می‌کند که این هدف بخشی از منافع حیاتی آمریکا است. با این حال، روشن می‌سازد که واشنگتن خواهان بهبود روابط با روسیه است و پایان جنگ را کلید «بازگرداندن ثبات راهبردی» می‌داند. در بخش اروپا، سند به شدت از عملکرد کشورهای اروپایی انتقاد می‌کند و آنها را با بحران‌های اقتصادی، کاهش جمعیت، سیاست‌های مهاجرتی ضعیف، «سانسور آزادی بیان»، «سرکوب مخالفان سیاسی» و «از دست دادن هویت ملی» مواجه می‌داند. در متن آمده است: اگر روند کنونی ادامه یابد، قاره اروپا در بیست سال آینده با کمتر، غیرقابل شناسایی خواهد شد... و مشخص نیست برخی کشورهای اروپایی بتوانند همچنان متحدان قابل اعتماد باقی بمانند.

نیم‌کره غربی

با وجود شعار «اول آمریکا»، دولت ترامپ مجموعه‌ای از حملات نظامی علیه قاچاقچیان مواد مخدر در دریای کارائیب و شرق اقیانوس آرام انجام داده و حتی اقدام نظامی علیه ونزوئلا را برای فشار بر نیکولاس مادورو بررسی کرده است. این اقدامات بخشی از چیزی است که سند امنیت ملی آن را «منتقم ترامپ برای دکترین مونرو» نامیده اما در واقع، دکترین مونرو (۱۸۲۳) با هدف جلوگیری از مداخله اروپا در نیم‌کره غربی مطرح شد و بعداً برای توجیه مداخلات آمریکا در آمریکای لاتین به‌کار رفت. سند جدید می‌گوید آمریکا در حال بازطراحی حضور نظامی خود در منطقه است؛ حتی پس از آنکه بزرگترین حضور نظامی نسل‌های اخیر را ایجاد کرده است. برای مثال، این سند از استقرارهای هدفمند برای «تأمین امنیت مرزها و شکست کارتل‌ها» سخن می‌گوید و اضافه می‌کند که استفاده از «نیروی مرگبار» در صورت لزوم بخشی از این رویکرد خواهد بود.